

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۲۲ به تاریخ ۹۹/۱۰/۲

تحلیل نیاز به امر و نهی در مسیر عبودیت - ارتباط امر و نهی الهی با امر و ناهی بودن حجج الهی

### تحلیل حقیقت امر و نهی در دستگاه الهی

بحث در روایت هشام بن حکم بود و عرض شد که دلالت بر مصالح و مفاسد و عوامل بقاء و فناء انسان، از طریق مولویت و امر و نهی مولی واقع می شود. اینطور نیست که امر و نهی طریق و ارشاد به مصالح در نماز باشد، بلکه ولو قبول داریم که نماز از مصلحت (به معنای تناسبات بندگی) برخوردار است ولی باید به آن امر شود تا در این ساحت بندگی واقع شود. در واقع راه رسیدن به این مصلحت، تسلیم و خضوع در مقابل این امر است. عبادت که بدون فرمان و اعمال مولویت واقع نمی شود. خدایی که اراده و طلبی ندارد، انجام متعلقات بدون امر یا رضای الهی که بندگی خدا نیست. حقیقت بندگی خضوع و تسلیم اراده در مقابل اراده است.

تقریر دیگری که امروز عرض می کنیم که کمی دقیق تر است اینکه آنچه که دارای مصلحت است، نماز خارجی من و شما نیست، بلکه حقیقت «صلاه» است که از عالم بالا نازل می شود. یعنی وقتی می گوییم امر او حکیم است واقعاً حکمتی با این امر نازل می شود و اگر انسان نسبت به این امر خاص خضوع و تولی کند، آن حکمت و مصلحت موجود به انسان داده می شود.

در اصول این بحث هست که متعلق امر، صورت ذهنی امر که نیست بلکه فعل خارجی است که توسط مکلف باید ایجاد شود. نماز خارجی است که مصلحت دارد نه صورت نمازی که در ذهن امر است. در واقع این صورت در نزد امر، ناظر به مصادیق خارجی است و طلب می کند فردی از افراد این طبیعت را موجود کند. ولی عرض بنده این است که امر مولی واقعاً حامل یک حقیقت است که با فعل متناسبی که ما انجام می دهیم، مصلحت مثلاً صلاه به انسان می رسد. متعلق بالذات امر در واقع همان حقیقتی که نازل می شود و این فعل ما متعلق بالعرض خواهد شد.

ولی باز در این تقریر هم باید توجه کنیم که این حکمت را همان امر است که نازل می کند. امر الهی حامل آن حکمت است و با خضوع در مقابل این امر است که این حکمت در انسان جاری می شود. وقتی انسان تولی می کند اولاً این

حقیقت امر است که در انسان جاری می شود و ثانیاً حکمت همراه با امر به انسان می رسد. یعنی حقیقت خضوع و تسلیم بودن انسان در مقابل امر الهی است که سبب می شود که آن امر در من جاری شود و حکمت و مصلحت متعلق به من برسد. خداوند متعال هم «حکیم» است و هم «الملک» که در مقام فرمانروایی است. لذا امر و فرمان دارد ولی امر او «امر حکیم» خواهد بود.<sup>۱</sup>

اینکه در مورد امر و نهی عده‌ای فرمودند این علت اعدادی است، برای ما قابل فهم نیست و اصلاً اعداد که علت نمی تواند باشد. امر و فرمان در موجود دیگر جاری می شود که او را حرکت می دهد. بلکه در مورد موجود مختار، تا او اراده خود را تسلیم اراده آمر نکند، این امر در او جاری نمی شود و او را حرکت نمی دهد. ولی اگر در مقابل آن امر خضوع کرد و تسلیم شد، واقعاً امر در او جاری می شود و فعلی که در خارج محقق می شود در واقع از ترکیب ایندو اراده بدست می آید.

وقتی انسان در مقابل امر الهی خضوع می کند این امر حکیم در او جاری می شود و آثار این امر با متعلق در او ایجاد می شود. هر امری آثار خودش را دارد و البته تولی به هر امری مستوای خودش را پیدا می کند؛ لذا آثار مختلفی هم خواهد داشت. ولی اگر امر حکیم در انسان جاری نشود، انسان با این امثال نورانی نخواهد شد و البته درجات این نور هم به نسبت متعلق این امر متفاوت خواهد شد. ما اصلاً امر را مسئله‌ای اعتباری نمی دانیم. امر الهی حقیقتی است که عالم با آن مسخر است و وقتی خدا می خواهد انسان مختار را هم مسخر کند به او امر می کند؛ ولی این امر برای موجود مختار نیاز به تولی دارد. لذا این تقسیم بندی به امر تکوینی و تشریعی اگر درست هم باشد باید با این دقت تصویر شود نه اینکه یکی تکوینی و یکی اعتباری است.<sup>۲</sup>

ممکن است سوال شود که شما با این حرف منکر اوامر ارشادی هستید؟ جواب اینکه خیر. امر ارشادی به معنای جزئیت و شرطیت و مانعیت، در واقع تنقیح مامور به مولی است. اوامری که اجزاء و شرائط نماز را بیان می کنند، اینها بیان اجزاء مامور به است. لذا اگر حقیقت صلاه امر نداشته باشد، این ارشاد معنایی ندارد و بندگی با نماز هم حاصل نمی شود.

---

<sup>۱</sup> - لکن در مورد نهی الهی آنچه که با نهی نازل می شود مفسده نیست بلکه مفسده در چیزی است که از دستگاه کفر و استکبار می آید و نهی در واقع برای برائت انسان از آن دستگاه و جدا شدن از آن مفسده است. لذا اینجا هم با تسلیم در مقابل نهی، از مفسده ای که در فعل قبیح است انسان، نجات پیدا می کند. در نهی نمی شود قائل شویم که مفسده با امر نازل می شود زیرا مفسده که نازل شدنی نیست بلکه از عالم امر شیاطین متولد می شود.

<sup>۲</sup> - اصل مسئله در رسیدن به این مصلحت هم همین امر است ولی این انکار آن حکمت و مصلحتی که در عالم نازل می شود نیست. همین جاست که حرف اشاعره نقد می خورد. این حرفی که زده شد معنایش این نیست که خود امر کردن ایجاد مصلحت می کند. بلکه حکمتی است که با امر نازل می شود.

نکته: بنظر می رسد تاثیر امر و نهی در نفس و قوای عماله انسان باید بیشتر مورد دقت قرار گیرد. اینکه ما خیال کنیم انسان با قوای نظری خود عمل می کند حتماً حرف تمامی نیست. اینکه انسان با تصور و تصدیق به فائده و شوق اکید حرکت می کند، از همان حرف هایی است که ساخته دستگاه معارف ما نیست. در تصمیم گیری انسان هم قوای نظری انسان دخیل است و هم قوای عملی که ترکیب ایندو قوا نیاز به توضیح جدی دارد؛ ولی بنظر می رسد بغیر از آن انسان نیاز به فرمان و امر و نهی از بیرون هم دارد. انسان تحت تاثیر امر و نهی، حرکت کرده و اراده می کند. البته این امر و نهی ممکن است از دستگاه الهی صادر شود یا دستگاه شیطان.

### خطبه امیرالمومنین در تبیین جایگاه نیاز به امر و نهی

در این قسمت از بحث تعدادی از روایات را اشاره می کنیم که جایگاه این امر و نهی الهی را نشان می دهد. در روایت مهمی که در کتاب احتجاج نقل شده است اینطور آمده است: «رَوَى أَنَّهُ اتَّصَلَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِهِ خَاضُوا فِي التَّعْدِيلِ وَالتَّجْوِيرِ فَخَرَجَ حَتَّى صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ خَلْقَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونُوا عَلَى آدَابٍ رَفِيعَةٍ وَ أَخْلَاقٍ شَرِيفَةٍ فَعَلِمَ أَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا كَذَلِكَ إِلَّا بِأَنْ يُعْرِفَهُمْ مَا لَهُمْ وَ مَا عَلَيْهِمْ وَ التَّعْرِيفُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ»<sup>۳</sup>

در این روایت اصحاب حضرت در مورد عدل و جور نسبت به خدا بحث می کردند. امیرالمومنین خطبه ای ایراد کردند و فرمودند خدا انسان را برای آداب رفیع و اخلاق شریفه خلق کرده است. شاید مقصود رسیدن به اخلاق حبی و فروعات آن باشد.<sup>۴</sup> و برای رسیدن به این آداب نیاز به تعلیم دارند که چه چیزهایی به نفع آنها و چه چیزهایی به ضرر آنهاست. ظاهر این تعبیر همین است که این نفع و ضرری که در روایت هست در راستای رسیدن به همین آداب است. شبیه حرفی که در روایت هشام بن حکم می زدیم که برای رسیدن به حکمت الهی، مصالح و مفاسدی تعریف می شود. بعد فرمودند: «التَّعْرِيفُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ» یعنی برای رسیدن به این مصالح و مفاسد، امر و نهی لازم است. اصل مسئله همین است که انسان با قوای نظری فقط حرکت نمی کند و نیاز به امر و نهی دارد و اصلاً بدون امر و نهی هم بندگی واقع نمی شود.

<sup>۳</sup> - الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص: ۲۰۷ متن این روایت در منابع دیگری نیامده است و مرفوعه است لذا ضعف سند دارد

ولی محتوای بسیار دقیقی دارد و خیلی بعید است که در مظان جعل باشد. لذا بعید نیست وثوق به صدور این روایت حاصل شود.

<sup>۴</sup> - اشاره به روایاتی که بیان می کنند خداوند متعال، نبی اکرم را بر محبت خودش تادیب کرده است. فرمود: «عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ النَّحْوِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» الكافي (ط الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۶۵

در ادامه حضرت برای واقع شدن امر و نهی الهی بیان می کنند: «وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ لَا يَجْتَمِعَانِ إِلَّا بِالْوَعْدِ وَالْوَعْدُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالترغيبِ وَالْوَعْدُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالترهيبِ وَالتَّوْبَةُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا تَشْتَهِيهِ أَنْفُسُهُمْ وَتَلَذُّهُ أَعْيُنُهُمْ وَالتَّوْبَةُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِضِدِّ ذَلِكَ ثُمَّ خَلَقَهُمْ فِي دَارِهِ وَآرَاهُمْ طَرَفًا مِنَ الدَّلَّاتِ لِيَسْتَدِلُّوا بِهِ عَلَى مَا وَرَاءَهُمْ مِنَ الدَّلَّاتِ الْخَالِصَةِ الَّتِي لَا يَشُوبُهَا أَلَمٌ أَلَا وَهِيَ الْجَنَّةُ وَآرَاهُمْ طَرَفًا مِنَ الْآلَامِ لِيَسْتَدِلُّوا بِهِ عَلَى مَا وَرَاءَهُمْ مِنَ الْآلَامِ الْخَالِصَةِ الَّتِي لَا يَشُوبُهَا لَذَّةٌ أَلَا وَهِيَ النَّارُ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ تَرَوْنَ نَعِيمَ الدُّنْيَا مَخْلُوطًا بِمَحْنِهَا وَسُرُورَهَا مَمْزُوجًا بِكَدَرِهَا وَغُومِهَا» یعنی امر و نهی نیاز به ترغیب و ترهیب دارد و ایندو نیاز به این دارد که امری باشد که انسان به آن تمایل داشته باشد و یا از آن حذر داشته باشد؛ هم نیاز به عامل لذت و درد بیرونی هست و هم اینکه انسان ادراکی نسبت به لذت و الم در درون خودش داشته باشد. اگر ما موجودی بودیم که نه از چیزی خوشمان می آمد و نه چیزی سبب ناراحتی مان می شد، ترغیب و ترهیب معنایی نداشت. بهشت و جهنم وقتی در امر و نهی موثر واقع می شود که انسان میل به بهشت و تنفر از جهنم داشته باشد. بعد خدا برای اینکه شما هم این لذت و هم الم را درک کنید شما را در عالم مخلوط و ممزوجی قرار داده است که هم در آن چیزی از آن لذت هست و هم چیزی از الم و رنج. تا شما دلالت به آن لذت و رنج اصلی شوید. یعنی دار دنیا، هم محل امر و نهی است و هم داری است که تجربه ای از آن لذت و رنج داشته باشید تا بستر این امر و نهی فراهم شود. نکته لطیف در این روایت این است که بهشت و جهنم در این روایت طریق رسیدن به آن آداب رفیعه معرفی شده است.

### صحیحہ مفضل بن عمر و نسبت امر و اطاعت

روایت دیگر صحیحہ مفضل بن عمر است که در کتاب شریف ثواب الاعمال مرحوم صدوق نقل شده است؛ فرمود: «حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ مُوسَى عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ النَّخَعِيِّ عَنِ التَّوْقَلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رُويَ عَنِ الْمُغِيرَةِ أَنَّهُ قَالَ إِذَا عَرَفَ الرَّجُلُ رَبَّهُ لَيْسَ عَلَيْهِ وَرَاءَ ذَلِكَ شَيْءٌ قَالَ مَا لَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ أَلَيْسَ كُلَّمَا ازْدَادَ بِاللَّهِ مَعْرِفَةً فَهُوَ أَطْوَعُ لَهُ أَلَيْسَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ مُحَمَّداً بِأَمْرٍ وَأَمَرَ مُحَمَّداً الْمُؤْمِنِينَ بِأَمْرٍ فَهُمْ عَامِلُونَ بِهِ إِلَى أَنْ يَجِيءَ نَهْيُهُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ عِنْدَ الْمُؤْمِنِ سَوَاءٌ قَالَ ثُمَّ قَالَ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى عَبْدٍ وَلَا يُزَكِّيهِ إِذَا تَرَكَ فَرِيضَةً مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ أَوْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً مِنَ الْكَبَائِرِ قَالَ قُلْتُ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَالَ نَعَمْ قَدْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ قَالَ قُلْتُ أَشْرَكَ قَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ أَمْرَهُ بِأَمْرٍ وَأَمْرَهُ إِبْلِيسُ بِأَمْرٍ فَتَرَكَ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ وَصَارَ إِلَى مَا أَمَرَ إِبْلِيسُ فَهَذَا مَعَ إِبْلِيسَ فِي الدَّرَكِ السَّابِعِ مِنَ النَّارِ»<sup>۵</sup>

<sup>۵</sup> - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص: ۲۴۶

در این روایت حضرت در مقابل غلاتی که می گفتند اگر معرفت امام در کار باشد دیگر طاعت لازم نیست، لعن می کنند و می گویند وقتی انسان معرفتش بیشتر می شود، طوع او بیشتر خواهد شد و طبق امر الهی حرکت می کند. بعد فرمودند کسی که ترک فریضه می کند و مرتکب کبائر می شود، این وارد وادی شرک در طاعت شده است زیرا از امر الهی خارج شده و به امر ابلیس متمسک و متولی شده است. این روایت از این جهت مورد اهمیت است که مسئله طاعت به امر گره خورده است و بیان کرده است که در مقابل امر الهی، دستگاه شرک هم امر خودش را دارد. در ضمن در این روایت این نکته هم بیان شده است که رسول خدا به امر خداوند متعال، عباد را امر خواهد کرد که در ادامه بحث خواهد شد.

### پیوند خوردن امر الهی به امر اولیاء الهی

اما بحث بعدی که باید گفتگو شود نسبت بین امر الهی و امر اولیاء الهی است. در روایت هشام بن حکم فرمود خود حجج الهی باید امر و نهی داشته باشند. یعنی بعد از اینکه ثابت شد که خدا برای جریان حکمت و بندگی، امر و نهی دارد، بحث بعدی این است که خب چرا حجج الهی هم باید امر کنند؟! آنها همین که ارشاد به امر الهی کنند کافی نیست؟! ظاهر روایت این بود که خود حجج هم باید امر و نهی داشته باشند.

بنظر ما مجموع روایات ما نشان می دهد که با نزول امر الهی، خود حجج، حامل این امر می شوند و امر در وجود آنها جاری می شود و آنها را هم به مقام امر می رساند. مجرای رسیدن امر و نهی الهی به ما از طریق حجج است و این امر از وجود آنها عبور می کند و اراده انسان ها را شامل می شود. یعنی صرف یک ابلاغ عرفی از امر نیست بلکه واقعاً امر از وجود آنها به ما می رسد. خودشان مستقر در امر الهی هستند و بعد این امر را اظهار می کنند. برای توضیح بیشتر این بحث به آیات و روایاتی اشاره خواهیم کرد.

در تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه شریفه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» اینطور آمده است: «فَقَالَ الْأَمَانَةُ هِيَ الْإِمَامَةُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ»<sup>۶</sup> امانت الهی، همان مقام آمریت اوست که می خواهد تنزل پیدا کند و به اولیاء الهی داده شود. انسان امینی باید باشد که ظرف تحمل این مقام باشد که امر را دریافت و خودش مصدر امر شود. این امر و نهی یک امر اعتباری نیست، بلکه حقیقت امر

---

<sup>۶</sup> - تفسیر قمی، ج ۲، ص: ۱۹۸ در روایات مکرری این تعبیر وارد شده است که امانت به ولایت تفسیر می شود. مثلاً در روایت در کافی شریف فرمود: «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا قَالَ هِيَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» لکن در تفسیر قمی اینطور بیان شده است که ولایت با امر و نهی همراه است. و بنظر است که این کلام حتی اگر روایت هم نباشد، حرف قابل دقتی است که سرپرستی بدون امر و نهی معنایی نخواهد داشت.

حکیم که نازل شده است در وجود آنها مستقر می شود. «المستقرین فی امر الله... المظهرین لامرالله و نهیه» اینکه در روایت هشام بن حکم فرمود: «فَقَبِلَ الْأَمْرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ» این معنای دقیق «عن الحکیم» است. نه اینکه از جانب او مجوز شرعی دارند بلکه حقیقت امر حکیم در وجود آنها حاضر می شود و از آنجا منتشر می شود و این انتشار هم به معنای ابراز عرفی نیست بلکه واقعاً امر و نهی می کنند و همان امر الهی است که جاری می شود. در کافی شریف در معتبره محمد بن سنان اینطور بیان شده است: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْفَضْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَمَكَّنُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحْلُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ»<sup>۷</sup> در این روایت به مقام تفویض وجود مقدس نبی اکرم (ص) و حضرات اشاره شده است و اینکه امر اشیاء به آنها واگذار شده است و آنها تحلیل و تحریم می کنند که همین مقام صاحب امر بودن آنهاست. و البته امر و نهی آنها به مشیت الهی است.

در نقل کتاب ریاض الجنان این روایت دلالت واضح تری هم دارد؛ فرمود: «رِيَاضُ الْجَنَانِ لِفَضْلِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْفَارِسِيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ع فَذَكَرْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا فِي الْوَحْدَانِيَّةِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ ع فَمَكَّنُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَ أَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى عَلَيْهَا طَاعَتَهُمْ وَ جَعَلَ فِيهِمْ مَا شَاءَ وَ فَوَّضَ أَمْرَ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِمْ فِي الْحُكْمِ وَ التَّصَرُّفِ وَ الْإِرْشَادِ وَ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ فِي الْخَلْقِ لِأَنَّهُمْ الْوَلَاةُ فَلَهُمُ الْأَمْرُ وَ الْوَلَايَةُ وَ الْهِدَايَةُ فَهُمْ أَبْوَابُهُ وَ نُوَابُهُ وَ حُجَابُهُ يُحْلُونَ مَا شَاءَ وَ يُحَرِّمُونَ مَا شَاءَ وَ لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا مَا شَاءَ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»<sup>۸</sup> یعنی همان مقام تفویض را به مقام امر و نهی در خلق تفسیر می کند.

خلاصه اینکه جریان حکمت در عالم نیاز به امر دارد و کسانی که این امر الهی در آنها جاری شود، صاحب این حکمت می شوند؛ در روایت هشام فرمود «مودبین بالحکمه» آنها با فرمان خود این حکمت را به عباد منتقل می کنند. روایات

<sup>۷</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۴۴۱. در سند این روایت «عبدالله بن ادریس» هست که توثیق خاص ندارد ولی صاحب کتاب بوده است و مرحوم نجاشی در ترجمه ایشان فرموده: «له کتاب رویناه بالاسناد عن حمید بن زیاد عن ابراهیم بن سلیمان ابی إسحاق البزاز عنه» که بنظر می رسد با توجه به اینکه سند معروف «حمید بن زیاد عن ابراهیم بن سلیمان» راوی کتاب اوست، اعتماد به کتاب او بدست می آید زیرا هم حمید بن زیاد و هم ابراهیم بن سلیمان از ثقات اصحاب هستند و این فی الجمله اعتماد آنها بر کتاب این فرد است که بعید نیست حسن ظاهر بلکه وثاقت او را ثابت کند. هرچند بنظر استاد نقل در کافی شریف وقتی تضعیف خاصی در کار نباشد برای حجیت روایت کافی است.

<sup>۸</sup> - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۵، ص: ۳۳۹

باب تفویض و تادیب نبی اکرم به «محبیت الهی» در همین وزن معنا می شود. جریان حب الهی به حضرت منتقل شده است و با امر و نهی ایشان و تولی عباد، این محبت و حکمت جاری خواهد شد.

### تبیین جریان امر با شفاعت اولیاء الهی در آیات و روایات

در تبیین بیشتر جریان نزول امر و وساطت اولیاء الهی در این مسئله، آیاتی هم باید مورد بررسی قرار گیرد که نکات مهمی دارد. در سوره مبارکه اعراف فرمود: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»<sup>۹</sup> یعنی خداوند متعال بعد از خلقت آسمان ها و زمین در طی مراحل، مستوی بر عرش و جایگاه فرماندهی شد، و بعد با امر خودش عالم را مسخر قرار داده است؛ فرماندهی خداوند متعال با امر است. این تعبیر مهم در قرآن که فرموده «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» توضیح ربوبیت خداوند متعال است که هم خلقتی دارد و هم هدایتی که هدایت او هم با امر خواهد بود.<sup>۱۰</sup>

در آیه دیگر سوره یونس فرمود: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»<sup>۱۱</sup> این آیه نیز شبیه آیه سوره اعراف است و فقط بجای تسخیر به امر تعبیر به «تدبیر امر» کرده است. یعنی ربوبیت خدا در عالم بعد از خلقت، با امر است و البته تدبیری در این امرهای الهی خواهد بود.

اما نکته اینجاست که در ادامه فرمود «مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ» شما باید تحت فرمان او باشید و عبودیت داشته باشید؛ ولی بدانید که اگر شفيعی در این مسئله باشد، باید ماذون باشد. این شفاعت در واقع شفاعت در تدبیر امر است.<sup>۱۲</sup> ولو بندگی با خضوع در مقابل این امر واقع می شود ولی شفعا ئی به اذن الهی هستند که با خضوع در مقابل امر آنها، این بندگی واقع می شود. به تعبیر دیگر امر الهی از دریچه این شفیعان به شما می رسد که ماذون از جانب خدا هستند.

در سوره مبارکه انبیاء این مطلب اینطور بیان شده است: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ \* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ

<sup>۹</sup> - سوره مبارکه اعراف آیه ۵۴

<sup>۱۰</sup> - اشاره به آیه شریفه «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» سوره مبارکه طه آیه ۵۰

<sup>۱۱</sup> - سوره مبارکه یونس آیه ۳

<sup>۱۲</sup> - اینکه در زیارت منصو حه زیارت سیدالشهداء فرمود: «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ يُؤْتِكُمْ» اشاره به همین مطلب

دارد. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص: ۵۷۷

مُشْفِقُونَ»<sup>۱۳</sup> یعنی امر الهی از طریق وسائلی جاری می شود که شفعاء الهی هستند و البته خود آنها بدون امر الهی عمل و فعلی ندارند. این آیه البته در ظاهر بر ملائکه تطبیق شده است ولی روایات مکرری<sup>۱۴</sup> داریم که این آیه را به حضرات معصومین تاویل کرده است. آنها خودشان مسخر به همین امر هستند و با شفاعت خود این امر را جاری می کنند.

در روایتی در کتاب شریف احتجاج ذیل همین آیه فرمود: «أَجْرَى فَعَلَ بَعْضُ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَيْدِي مَنْ اصْطَفَى مِنْ أُمَنَائِهِ وَ كَانَ فِعْلُهُمْ فِعْلَهُ وَ أَمْرُهُمْ أَمْرَهُ كَمَا قَالَ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ جَعَلَ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ عَاءً لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ لِيُمَيِّزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ مَعَ سَابِقِ عِلْمِهِ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنْ أَهْلِهَا وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ مِثَالًا لِأَوْلِيَائِهِ وَ أُمَنَائِهِ وَ عَرَفَ الْخَلِيقَةَ فَضَلَ مَنْزِلَةَ أَوْلِيَائِهِ فَضَضَ عَلَيْهِمْ مِنْ طَاعَتِهِمْ مِثْلَ الَّذِي فَضَضَهُ مِنْهُ لِنَفْسِهِ وَ أَلْزَمَهُمُ الْحُجَّةَ بِأَنْ خَاطَبَهُمْ خِطَابًا يَدُلُّ عَلَى انْفِرَادِهِ وَ تَوْحُّدِهِ وَ بِأَنْ لَهُ أَوْلِيَاءَ تَجَرَّى أَعْمَالُهُمْ وَ أَحْكَامُهُمْ مَجْرَى فِعْلِهِ فَهُمْ الْعِبَادُ الْمُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»<sup>۱۵</sup> یعنی خداوند در خلقت خود اولیائی قرار داده است که فعل آنها فعل خدا و امر آنها امر خداست. و البته امر آنها به امر الهی است و آنها بدون امر الهی هیچ اقدام و فعلی ندارند. لذا همان وجوب اطاعتی که نسبت به خودش خواسته است در مورد آنها هم طلب کرده است.

در آیه بعد فرمود: «وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» یعنی اگر ملائکه ادعای الوهیت بکنند من آنها را به جهنم جزا خواهم داد. بعید نیست اینطور معنا شود که اگر بدون اینکه امر من را بخواهند جاری کنند، امر خودشان را دنبال کنند و ذیل امر من نباشند، این ادعای الوهیت است و جزای آن جهنم است. آنها اله نیستند، بلکه شفیع هستند. شفیع کسی است که امر از خودش ندارد، بلکه امر الهی را جاری می کند. نکته جالب اینکه ذیل همین آیه، این مسئله و ادعای الوهیت به اولیاء طاعت تاویل شده است.<sup>۱۶</sup> یعنی کسانی که در مجرای امر الهی و امامت امت، دخالت بیجا و بدون اذن کردند، مشمول این آیه بوده و ظالمین حقیقی عالم هستند و جزای آنها هم جهنم است. اینها در واقع ادعای شفاعت بدون اذن کردند و حقیقتاً اینکار ادعای الوهیت و خروج از امر الهی است. والحمدلله...

<sup>۱۳</sup> - سوره مبارکه انبیاء آیه ۲۶ تا ۲۸

<sup>۱۴</sup> - رجوع کنید به کتاب شریف بحار باب «جوامع مناقبهم و فضائلهم» بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۶، ص: ۲۴۰

<sup>۱۵</sup> - الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص: ۲۵۲

<sup>۱۶</sup> - در روایت فرمود: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ قَالَ نَزَلَتْ فِي قُرَيْشٍ كُلَّمَا هَوُوا شَيْئًا عَبْدُوهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ أَى عَذَبَهُ عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ فِيمَا ارْتَكَبُوا مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ جَرَى ذَلِكَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ مِمَّا فَعَلُوهُ بَعْدَهُ بِأَهْوَائِهِمْ وَ آرَائِهِمْ وَ أَرَالُوا الْخِلَافَةَ وَ الْإِمَامَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ أَخْذِ الْمِيثَاقِ عَلَيْهِمْ مَرَّتَيْنِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَوْلُهُ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ نَزَلَتْ فِي قُرَيْشٍ وَ جَرَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ غَضِبُوا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ اتَّخَذُوا إِمَامًا بِأَهْوَائِهِمْ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ قَالَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ» تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۲۹۴